

هو الحکیم

عنوان:

عالم، معلول عدم نیست

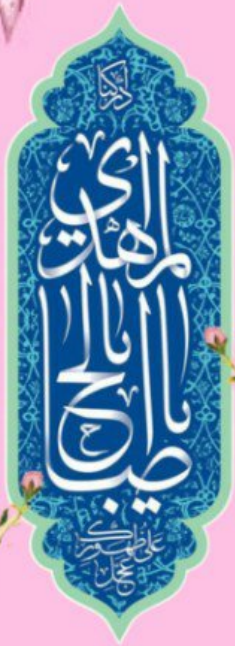


دکتر وحید باقرپور کاشانی



«SERATEHAGHI»





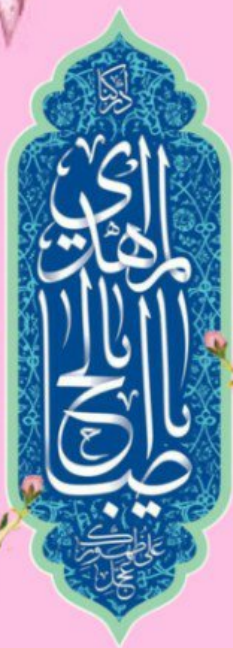
Join > @SERATEHAGHI

Join > @MAHDISM_12

Join > @serat12k

بدیهیات، یا بدیهیات ثانوی فلسفی هستند،
یا بدیهیات اولی فلسفی هستند.
بدیهیات ثانوی فلسفی، به مانند تسلسل
باید ما را به چه چیزی برساند؟
به بدیهی اولی فلسفی! یعنی چی؟
یعنی به اجتماع نقیضین! اجتماع نقیضین
هم امر محالی است! بود با نبود
قابل جمع نیست تسلسل ما را به این جا
می‌رساند که بود با نبود قابل جمع نیست!
یا تسلسل به این جا می‌رساند که این علت،
علتی می‌خواهد، علت علتی می‌خواهد
تا عدم به وجود آورده. عدم نمی‌تواند
فاعلیت داشته باشد در حینی که به
وجود آورده فاعل هست!
یعنی هم وجود هست هم عدم هست؛
یعنی سرسلسله شد عدم، بعد آن
باید حقیقت وجودی باشد،
در حینی که وجود هست عدم هست!
این محال می‌باشد! یک نکته اینکه
یک نفر می‌گوید این‌ها همه کنار همدیگر،
این سلسله که بوده روی هم رفته شده غنی!
می‌گوییم رو هم رفته که حساب بکنی تکتک
این‌ها فقیر هست، کل مجموعه
هم فقیر می‌شود، در حینی که فقیر هست،
می‌گوید فقیر نیست!

→ [صراط‌الحق]



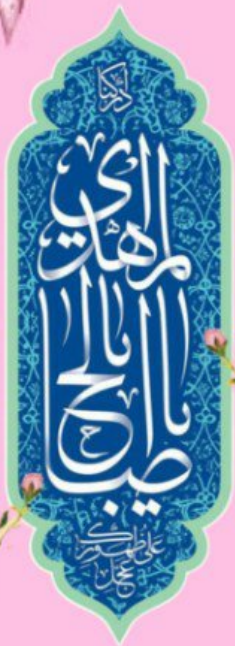
Join > «@SERATEHAGH1»

Join > «@MAHDISM_12»

Join > «@serat12k»

این اجتماع نقیضین می‌شود!
حالت بعدی می‌فرمایند محال بودن خالق بودن
عدم هست. عدم نمی‌تواند خالق باشد.
یک پاورقی ایشان دارند می‌فرمایند در
مباحث امور عامه‌ی فلسفه، مبحثی تحت عنوان
لا شیئیة فی العدم من حیث العدم؛
نیست شیئی برای عدم از حیث عدم.
یعنی به تعبیری عدم وجود نیست؛
عدم منشاء اثر نیست. به این معنا
که ناچیز و لاشیء مطلق چیزی نیست
و هیچ حظ و بهره‌ای از هستی
ندارد تا به چیز دیگری هستی بدهد.
همچنین اصل دیگری که در معنا شبیه به
همین اصل می‌باشد این است که
فاقدالشیء لا یعطى الشیء.
می‌گویند دو تا بحث هست:
یکی لاشیئیة برای عدم، از حیث عدم؛
عدم من حیث عدم وقتی که نگاه می‌کنی،
وجود نیست! بطن و کتم عدم، عدم هست!
وجود نیست! بعداً شما می‌خواهی بگویی تمام
این کثرات و سلسله را عدم به وجود آورده!
اینکه هیچی. حالت بعدی چی؟
می‌گویند قاعده‌ای داریم که فاقد
شیء، معطى شیء نمی‌شود.

→ [صراط‌الحق]



Join > @SERATEHAGHI

Join > @MAHDISM_12

Join > @serat12k

عدم که چیزی نیست، عدم که چیزی ندارد
که بخواهد این همه مخلوقات و کثرات اعطا کند!
فاقد شیء، معطی شیء نمی‌شود،
یعنی فرض بکنید شما الآن چقدر
در جیب داری؟ ۵ هزار تومان داری،
حالا بنده به شما می‌گویم ۱۰ هزار تومان بده،
شما می‌توانی بدهی؟ همین جایی که هستی،
کارت به کارت نه! فاقد شیء، شما
۵ هزار تومان داری فاقد ۵ هزار تومانی
که روی هم ۱۰ هزار تومان شود،
فاقد شیء معطی شیء نمی‌شود،
شما که ۵ هزار تومان داری اصلاً هیچی در جیب
نداری، نمی‌توانی ۱۰ هزار تومن به من بدهی!
چون فاقد پولی! فاقد پول که دارنده‌ی
پول نمی‌شود! چیزی نداری که بخواهی بدهی!
این قاعده‌ی معطی شیء فاقد شیء نمی‌شود.
حالا می‌خواهد بگوید عدم،
عدم که اصلاً چیزی نیست که این همه
نعمت‌های وجودی را بخواهد از خودش صادر
کند! فاقد شیء چیزی ندارد! خود عدم،
عدم مطلق هست که بخواهد معطی شیء باشد!
چیزی ندارد! پس شما که این سلسله رابه عدم
می‌رسانی و می‌گویی از عدم به وجود آمده، عدم
که چیزی نیست که بخواهد چیزی را اعطا بکند!
این قاعده‌ی دوم.

→ [صراط‌الحق]